

لایق رستاخیز مهسا نبودیم!؟

فاضل غیبی

پانزده ماه از آغاز رستاخیز مهسا گذشته است. اگرچه دستاوردهای این رستاخیز فرهنگی - سیاسی چندان سترگ بود که تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران را به دو بخش پیش و پس از خود تقسیم کرد، اخیراً در خارج از کشور پشتیبانی فعال ایرانیان از آن تا حدودی اُفت کرده است. در این راستا روشن است که تهاجم وحشیانه و بی‌سابقه رژیم اسلامی باعث شد که رستاخیز مهسا در ایران از پیروزی بازماند، هر چند که همچنان تنها گزینش واقعی برای گذار از حکومت فاشیسم اسلامی است.

اکنون و در نگاهی به آنچه در طول پانزده ماه اخیر گذشت می‌توان گفت که تهاجم گازانبوری دو گروه سلطنت‌طلب و چپ عامل اصل کاهش پشتیبانی از خیزش زن زندگی آزادی در خارج از آن بود. هر چند چند ماه پیش از آن به نظر می‌رسید هواداران دو گروه سلطنت‌طلب و چپ، رو به تحلیل می‌روند، با خیزش شکوهمند زن زندگی آزادی، «فعالان چپ کهنه‌کار» در خارج از کشور به دو گروه تقسیم شدند:

۱) گروه نخست پس از چند هفته سردرگمی، رفته رفته اعتماد به نفس خود را بازیافتند و با یادآوری آنچه لابد در جوانی و در چند جزوه سازمانی خوانده بودند، بر خیزش «زن، زندگی، آزادی» تاختند با این توجیحات که: «ما از «زن انقلابی» دفاع می‌کنیم، وگرنه «مارگارت تاچر هم زن بود!»، «زندگی» را باید طبقاتی در نظر گرفت و بالاخره اینکه: «آزادی» مفهومی بورژوازی است.» بدین صورت گروه نخست از چپ‌ها با بازیافت هویت بتونی خود تا آنجا که توانستند صفی جدا از گردهمایی‌های زن زندگی آزادی تشکیل دادند، که البته چنان‌که انتظار می‌رفت این صف بیش از چند ماه دوام نیاورد.

۲) اما بخش بزرگی از هواداران سابق سازمان‌های چپ نیز به همگامی با رستاخیز مهسا برخاستند و در گردهمایی‌های خارج از کشور شرکت کردند. از آن میان گروهی در صف نخست جای گرفتند و رفته رفته وفاداری خود به «سنت چپ» را آشکار کردند. آنان بهترین نمونه برای این سخن کسروی هستند که: «از یکسو همیشه از بدبختی گله می‌کنند و از سوی دیگر می‌خواهند به هیچ چیزی از آنچه امروز هست، دست زده نشود.»

آنان به جای کوشش برای درک درونمایه نوین ملی و دمکراتیک خیزش مهسا، در پی تحقق توهمات خود برآمدند. در این مسیر نخست با هواداران سلطنت درافتادند و آنان را از گردهمایی‌ها بیرون کردند؛ به تبعیت از این خودسری که: «به بازگشت سلطنت اجازه نخواهیم داد!» و تا آنجا که توانستند از اهتزاز پرچم ملی ایران در تظاهرات زن زندگی آزادی نیز پیشگیری کردند، تا هویت ملی این گردهمایی‌ها را از میان ببرند.

سنت دیگر چپ‌ها که گردهمایی‌های خارج از کشور را مخدوش می‌کرد، «شهیدپرستی» بود که با توجه به کشتار جوانان ایران گام به گام چندان بالا گرفت که گردهمایی‌های زن زندگی آزادی با ظاهری پر از عکس شهیدان جلوه‌ای مانند تظاهرات مجاهدین به خود گرفت. در حالی که همه جلوه‌های سرافرازی و سرخوشی، کانون رستاخیز زن زندگی آزادی را تشکیل می‌دهد. چپ‌ها در گام بعدی بدین نیز بسنده نکردند و بر آن شدند که یاد از دست رفتگان سال‌های گذشته را هم گرامی بدارند، تا آنجا که چندی پیش بنا به سنت حزب توده، حتی به گرامی‌داشت سه شهید روز «۱۶ آذر ۳۲» پرداختند!

سوءتفاهم نشود، سخن از آن است که رستاخیز زن زندگی آزادی با درونمایه و نگرشی نه تنها متفاوت، بلکه در تضاد با مفاهیم و شعارهایی به پیش رفت که در سده گذشته دو جناح چپ اسلامی به شکل گازانبوری در اذهان ایرانی کاشته بودند. «زن زندگی آزادی» بیانگر اراده مسؤولانه برای نیل به آزادی و بازیافت هویت شاد و سرافرازی ملی و فرهنگی ایرانی است و برای همیشه دست رد بر سینه مظلوم‌نمایی، سوگواری و شهیدپروری زده است.

چون به همین نمونه «شهیدپروری» دقیق بنگریم، ریشه آن در قرآن (بقره، ۴۹) است که کشته شدن را دلیل حقانیت دانسته، بنا به آن شیعیان کشته شدن حسین را شاهد حقانیت شیعیگری گرفتند. اما این مانعی برای این نبود که «توده‌ای»‌ها از همان آغاز درباره کشته شدگان خود شهیدپروری نکنند. برعکس، آنان

چنان گالری شهیدان خود را تقدیس می‌کردند که میراث‌شان بدون استثنا به همهٔ سازمان‌های چریکی پدید آمده در دوره‌های بعدی رسید؛ تا آنجا که آنقدر درایت نداشتند که دستکم پس از آنکه حکومت اسلامی «خون میلیون‌ها شهید» را ضامن حقانیت و دوام حکومت خود قرار داد، از کاربرد این حربۀ تبلیغی صرف‌نظر کنند.

اوج چنین کوششی را در شعاری باید دانست که «همراهان چپ» رفته رفته در گردهمایی‌های همبستگی با رستاخیز مهسا جا انداختند: «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!» بدون آنکه بدین اندیشه مجال دهند که «نمی‌بخشیم!» همان توجیه انتقام‌جویی است و نه تنها با فرهنگ تاریخی ایرانیان - که حتی «ضحاک» را نمی‌کُشد، بلکه به بند می‌کشد-، در تضاد است، بلکه مخالف منافع ملی ایران نیز هست، زیرا کشور را به سوی آینده‌ای دهشتناک در دریای خون انتقام‌جویی اسلامی سوق می‌دهد.

درونی‌مایۀ رستاخیز مهسا درست بر انداختن همین «نظام ارزشی» است، که جریان چپ اسلامی با تکیه بر آن همواره خود را بازتولید کرده است و می‌کند. دختران و پسران ایرانی سال پیش به خیابان آمدند تا وارونهٔ هر آنچه را که نسل گذشته را به همراهی با انقلاب اسلامی واداشته بود، فریاد کنند. آنان به تبعیت از فرهنگ والای ایرانی دریافته‌اند که شیوه‌های چپ اسلامی برای گذار از فاشیسم اسلامی جواب نمی‌دهد! به عبارت دیگر، خیزش مهسا بر بستر این شناخت پا گرفت که اگر حکومت اسلامی با «شیوه‌های مبارزاتی چپ اسلامی» بر انداختنی بود در طول چهار دهه پیش سرنگون شده بود.

خُسران‌آورتر از چپ‌ها نقش اسفناکی بود که رضا پهلوی بازی کرد. او با اوج‌گیری خیزش مهسا خود را شخصیتی دمکرات‌منش و حتی جمهوری‌خواه نشان داد و از این راه امیدهای بسیاری در دل‌ها پدید آورد. اما چنان‌که اکنون روشن شده است هدف وی نه یاری رساندن به خیزش مهسا، بلکه سوار شدن بر موجی بود که می‌توانست برای گسترش پشتیبانی از خود مورد استفاده قرار دهد. سلطنت‌طلبان با تهاجم تبلیغی وسیع بر چپ‌ها، بخش مهمی از ایران‌دوستان را دچار سردرگمی کردند. در این تبلیغات شعار «رضا شاه روح شاد!» به «خواست ملت ایران برای بازگشت سلطنت» جلوه داده می‌شد و در آن نه تنها از نوسازی دمکراتیک نظام سیاسی سخنی نبود، بلکه پروژه «پادشاه انتخابی» به عنوان ضامن ثبات دمکراتیک نظام پارلمانی را نیز به کلی نادیده گرفته، در برابر چشمان حیرت‌زدهٔ جهانیان بازسازی دوران پیش از انقلاب اسلامی هدف از براندازی حکومت اسلامی اعلام شد!

در ایفای این نقش رضا پهلوی از اهمیتی ویژه برخوردار شد و وی خود را به عنوان جایگزینی واقعی برای حکومت اسلامی مطرح کرد اما دیری نپایید که روشن شد وی حاضر به گسستن از گذشته و اقدامی سیاسی برای گذار از حکومت جهل و جنایت نیست و جز شهرت ناشی از پسر شاه بودن امتیازی واقعی ندارد؛ خاصه آنکه هنوز هم خود را متعهد به اسلام در مانده می‌داند.

بدین ترتیب دو گروه چپ و سلطنت‌طلب با جدا کردن بخشی از پشتیبانان خیزش مهسا توانستند با مسخ درونی‌مایۀ آن، ضربه‌ای کاری بر پشتیبانی ایرانیان خارج از کشور وارد کنند. پس از این «**رفتند به خانه آر میدند**» تا همچون چهار دهه گذشته با «افشای جنایات حکومت اسلامی» برای هواداران دربارهٔ «ضرورت اتحاد نیروهای مبارز» تعزیه‌گردانی کنند.

رستاخیز مهسا یک بار دیگر نشان داد که «اپوزیسیون» و «روشنفکران» ما هنوز از درک آنچه می‌تواند ایران را از ورطۀ رژیم اسلامی رها کند، عاجزند. رستاخیز مهسا با درونی‌مایه‌ای که برای جهانیان پیدایش آن در کشوری "جهان سومی" شگفت‌انگیز بود، رستاخیزی فرهنگی سیاسی در تضاد کامل با ضد فرهنگ چپ اسلامی است و آن کس که این واقعیت را درک نکرده باشد نه تنها از دشواری گذار از حکومت اسلامی تصور قابل‌اعتنایی ندارد بلکه با ویژگی‌های رستاخیز مهسا نیز بیگانه است. ویژگی دمکراتیک رستاخیز «زن زندگی آزادی» ناشی از این ضرورت است که گذار از حکومت جهل و جنایت تنها با همبستگی فراگیر همهٔ گروه‌های ایرانی ممکن است. با عنایت به همین ضرورت نیز رستاخیز مهسا هنوز از ساختار تشکیلاتی و کادر رهبری برخوردار نیست و نباید باشد تا بتواند هر فرد و گروه ایرانی را با هر ویژگی و وابستگی قابل‌تصوری در خود بپذیرد و ویژگی دمکراتیک خود را تحکیم نماید.

رستاخیز مهسا بر مبنای همین ویژگی برای نخستین بار توانست گسترده‌ترین همبستگی میان ایرانیان را تحقق بخشد و نشان داد که ایرانیان با غلبه بر ذهنیت چپ اسلامی و بازیافت سرافرازی ملی به شایستگی و همبستگی لازم برای گذار از حکومت فاشیسم اسلامی دست خواهند یافت.